

ضمیمہ

## ریشه‌شناسی واژه‌های زیست‌شناسی دهم (مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

### □ گویچه (globule/گلوبول)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «گلوبول» با تعریف «هریک از یاخته‌های شناور در خون»، معادل «گویچه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (گوی) + پسوند (-جه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. «-جه» پسوند تصغیر است.

### □ بَسپار، پلیمر (Polymer/پلیمر)

گروه واژه‌گزینی شیمی و مهندسی بسپار فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه «پلیمر» با تعریف «درشت‌مولکولی که از مولکول‌های ساده با جرم مولکولی کم ساخته شود»، معادل «بَسپار» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (بس) + اسم (پار)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «(مر)» به معنای «پاره» و «قطعه» است و «پلی» به معنای تعداد زیاد. در برابر «پلی»، «(بس)» به معنای «بسیار» انتخاب شده و با «پار» صورت کوتاه شده پاره، «بَسپار» ساخته شده است. این شیوه در مورد تمامی ترکیباتی که با خوشه واژه «بَسپار» مرتبط هستند به کار گرفته شده و تعداد زیادی واژه با همین الگو ساخته شده است که در مهندسی بسپار کاربرد فراوان دارند. خوشبختانه لفظ «بَسپار» در این حوزه علمی جاافتاده و نشریاتی با همین عنوان منتشر شده و در صنعت نیز به کار رفته است. پلیمر، مترادف مصوبات فرهنگستان در کنار این واژه است، ولی در ترکیبات فقط بسپار به کار می‌رود.

### □ تکپار (monomer/مونومر)

گروه واژه‌گزینی شیمی و مهندسی بسپار فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «مونومر» با تعریف «مولکولی که با مولکول‌های دیگر تشکیل بسپار دهد»، معادل «تکپار» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (تک) + اسم (پار)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «(مر)» به معنای «پاره» و «قطعه» است و «مونو» به معنای «تک».

### □ آب‌کافت (hydrolysis/هیدرولیز)

گروه واژه‌گزینی شیمی و مهندسی بسپار فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات

فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «هیدرولیز» با تعریف «گسسته شدن یک مولکول در واکنش با آب به طوری که بخشی از مولکول به هیدروکسیل آب و بخش دیگر آن به یون هیدروژن آب پیوندد»، معادل «آب کافت» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (آب) + ستاک گذشته (کافت)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «کافت» در برابر «لین» به کار رفته و با کلمه آب ترکیب شده است. کافت از کافتن به معنای «شکافتن» است و با تسامح به معنای «تجزیه» به کار رفته است.

#### □ درون بین (endoscope / آندوسکوپ)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «آندوسکوپ» با تعریف «ابزاری برای معاینه داخل مجراها و حفره‌های بدن»، معادل «درون بین» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (درون) + ستاک حال (بین)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «درون بینی» در برابر «آندوسکوپ» با تعریف «معاینه مجراها و حفره‌های داخلی بدن با درون بین» نیز به همین شیوه و با افزودن پسوند «-ی» اسم‌ساز ساخته و تصویب شده است.

#### □ پس‌روده، کولون (Colon / کولون)

گروه واژه‌گزینی پزشکی و زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «کولون» با دو تعریف «بخشی از فراخ‌روده مهره‌داران که بین کورروده و راست‌روده قرار دارد» و «بخش دوم روده حشرات»، معادل «پس‌روده» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (پس) + اسم (روده)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. کولون مترادف مصوب فرهنگستان در کنار این واژه است. «پس‌روده بینی» در برابر «کولونوسکوپ» با تعریف «معاینه و بررسی داخل پس‌روده/ کولون و انجام اقدامات تشخیصی و درمانی» نیز به همین شیوه و با افزودن پسوند «-ی» اسم‌ساز ساخته و تصویب شده است.

#### □ تنابه، لنف (Lymph / لنف)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «لنف» با تعریف «مایع شفاف که در مجاری خاصی به نام مجاری تنابه‌ای جریان دارد و منشأ آن مایع بافتی و خون است»، معادل «تنابه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (تن) + اسم (آبه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. جزء ترکیبی «آبه» به مایع بودن دلالت می‌کند و به این صورت تنابه به معنای مایع منتشر در سراسر بدن (تن) است. لنف مترادف مصوب فرهنگستان در کنار این واژه است. تنابه‌ای و لنفی هم معادل‌های مصوب در برابر Lymphatic هستند که در آنها با افزودن پسوند «-ی» صفت‌ساز، صفت ساخته شده است.

### □ لیپوپروتئین پُرچگالی (high – density lipoprotein, HDL / اچ.دی.ال)

گروه واژه‌گزینی تغذیه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر سیزدهم (سال ۱۳۹۵) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «های دنسیتی لیپوپروتئین» با اختصار رایج «اچ.دی.ال» با تعریف «گروهی از لیپوپروتئین‌ها که در افراد سالم حدود ۳۰ درصد از جری خون یا کلسترول را به کبد حمل می‌کنند»، معادل «لیپوپروتئین پُرچگالی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (لیپوپروتئین) + صفت (پُرچگالی)] است. این اسم یک ترکیب وصفی است.

### □ لیپوپروتئین کم چگالی (low – density lipoprotein, LDL / ال.دی.ال)

گروه واژه‌گزینی تغذیه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر سیزدهم (سال ۱۳۹۵) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «لو دنسیتی لیپوپروتئین» با اختصار رایج «ال.دی.ال» با تعریف «نوع خطرناک لیپوپروتئین که کلسترول را به اندام‌های غیرکبدی (extrahepatic) حمل می‌کند و می‌تواند به سخت‌سرخرگی منجر شود»، معادل «لیپوپروتئین کم چگالی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (لیپوپروتئین) + صفت (کم چگالی)] است. این اسم یک ترکیب وصفی است.

### □ آویزه، آپاندیس (appendicis / آپاندیس)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «آپاندیس» با تعریف «لوله‌ای نازک و کوتاه به طول ۷ تا ۱۰ سانتی‌متر، چسبیده به انتهای کورروده»، معادل «آویزه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [ستاک حال (آویزه) + پسوند (-ه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. آپاندیس مترادف مصوب فرهنگستان در کنار این واژه است که از نظر ریشه‌شناسی به معنای «آویزان بودن به چیزی» است. این معادل از مصوبات فرهنگستان اول است.

### □ پادزیست، آنتی‌بیوتیک (antibiotic / آنتی‌بیوتیک)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «آنتی‌بیوتیک» با تعریف «ماده‌ای که از یک ریزاندامگان تولید یا از آن گرفته می‌شود و ریزاندامگان‌های دیگر را از بین می‌برد»، معادل «پادزیست» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [پیشوند (پاد-) + اسم (زیست)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. آنتی‌بیوتیک مترادف مصوب فرهنگستان در کنار این واژه است. در این اصطلاح در برابر «بیو» زیست به معنی موجود زنده آمده و «پاد» به معنی ضد در برابر «آنتی-» به کار رفته است.

### □ زیست‌یار (probiotic / پروبیوتیک)

گروه واژه‌گزینی تغذیه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر پنجم (سال ۱۳۸۷) مصوبات فرهنگستان، در برابر

واژه بیگانه «پروبیوتیک» با تعریف «غذاها یا مکمل‌هایی که به دلیل داشتن ریزاندامگان قادر به بازسازی یا تغییر گیاهان میکروبی روده هستند و در حفظ سلامت انسان مؤثرند»، معادل «زیست‌بار» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (زیست) + اسم (بار)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. در این اصطلاح در برابر «بیو» زیست به معنای موجود زنده آمده و «بار» به معنای «همراه» و «کمک‌کننده» در برابر «پرو» به کار رفته است.

#### □ نمایه توده بدن (Body – Mass index , BMI / بی.ام. آی)

گروه واژه‌گزینی تغذیه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر هشتم (سال ۱۳۹۰) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «بادی مس ایندکس» با تعریف «شاخصی که از تقسیم وزن بدن برحسب کیلوگرم، بر مجذور قد برحسب متر محاسبه می‌شود»، معادل «نمایه توده بدن» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (نمایه) + اسم (توده بدن)] است. این اسم یک ترکیب اضافی است. نماتوب اختصار مصوب در برابر اختصار رایج بی.ام. آی است.

#### □ کافنده تن (lysosome / لیزوزوم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «لیزوزوم» با تعریف «از اندامک‌های درون‌بخته‌ای که دارای زی‌مایه‌های آب‌کافتی است و فرایند هضم درون‌بخته‌ای در آن صورت می‌گیرد»، معادل «کافنده‌تن» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (کافنده) + اسم (تن)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. در این اصطلاح «لین» به عنوان جزئی از واژه آمده که در برابر آن «کاف» به کار رفته و با «تن» ترکیب شده است. کاف به معنای «شکافتن» است و با تسامح به معنای «تجزیه» به کار رفته است. صفت فاعلی «کافنده» از ستاک حال «کاف» و پسوند «نده» ساخته شده است. در ترکیباتی که با صورت کام یا اختصاری lysis ساخته شده معادل فارسی کاف یا کافت به کار رفته است. در مقابل پسوند «-زوم» که در لاتین به معنای «تن و بدن» است و مجازاً به معنای «جسم» به کار رفته است، از معادل فارسی «تن» برای نامیدن اندامک‌های موجود در میان‌بخته استفاده شده است.

#### □ بیگانه خوار (phagocyte / فاگوسیت)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «فاگوسیت» با تعریف «یاخته‌ای که در طی فرایند بیگانه‌خواری، ذرات خارجی را به درون خود ببرد و هضم کند»، معادل «بیگانه‌خوار» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (بیگانه) + ستاک حال (خوار)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. این معادل از مصوبات فرهنگستان اول است. بیگانه‌خواری معادل مصوب در برابر Phagocytosis است که

با افزودن پسوند «-ی» اسم مصدرساز ساخته شده است. «بیگانه‌خوار» و «بیگانه‌خواری» از مصوبات فرهنگستان اول هستند.

#### □ آبدانه (vesicle, vesicula) /وزیکول)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «وزیکول» با تعریف تاولی کوچک در پوست، حداکثر به بزرگی ته سنجاق و حاوی مایع آبگون «serous fluid»، معادل «آبدانه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (آب) + اسم (دانه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است.

#### □ برچاکنای (epiglottis) /اپی‌گلوت)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «اپی‌گلوت» با تعریف «زبان‌های که در بالای حنجره قرار دارد و مانع ورود غذا به نای می‌شود»، معادل «برچاکنای» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (بر) + اسم (چاکنای)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. در زبان عامه آن را «زبان کوچک» گویند. «چاکنای» از گذشته به معنای «شکاف میان تارهای صوتی در حنجره» در زبان فارسی به کار رفته است. اپی‌گلوت دریچه‌ای است که بالای چاکنای قرار دارد و ورودی حنجره را می‌پوشاند. به همین دلیل در برابر جزء «اپی-» از «بر» به معنی بالا و رو استفاده شده و «برچاکنای» ساخته شده است.

#### □ درشت‌خوار (macrophage) /ماکروفاژ)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «ماکروفاژ» با تعریف «گویچه سفید تک‌هسته‌ای بیگانه‌خوار درشتی که در بافت‌ها به سر می‌برد و از اجسام درشت تغذیه می‌کند»، معادل «درشت‌خوار» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (درشت + ستاک حال (خوار))] است و درشت در اینجا به معنای «موجود درشت» است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. این معادل از مصوبات فرهنگستان اول است.

#### □ عامل سطح فعال (surfactant) /سورفاکتانت)

گروه واژه‌گزینی شیمی و مهندسی بسیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر پنجم (سال ۱۳۸۷) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «سورفاکتانت» با تعریف «هر ماده‌ای که از کشش سطحی یا بین‌سطحی محیطی که در آن حل شده است بکاهد»، معادل «عامل سطح فعال» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (عامل) + صفت (سطح فعال)] است و سطح فعال در اینجا یعنی دارای فعالیت در سطح است. این اسم یک ترکیب وصفی است. «عاسف» اختصار مصوب این واژه است.

### □ لَب (lobe / لوب)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «لوب» با تعریف «هریک از بخش‌های متمایز اندام‌هایی نظیر مغز و شش و کبد» معادل «لَب» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم است. «لوب» یعنی بخش یا قطعه و «لَب» یا «لَبِه» نیز به همین معنی در زبان فارسی به کار می‌رود.

### □ دَم سنج (spirometer / اسپیرومتر)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «اسپیرومتر» با تعریف «دستگاهی برای اندازه‌گیری ظرفیت تنفسی شش‌ها»، معادل «دَم‌سنج» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (دَم) + ستاک حال (سنج)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. این معادل از مصوبات فرهنگستان اول است.

### □ نایدیس (tracheid / تراکئید، تراشه)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «تراکئید، تراشه» با تعریف «عنصر هادی ابتدایی در آوند چوبی بسیاری از گیاهان که دوکی شکل و باریک و طولی است»، معادل «نایدیس» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (نای) + پسوند (دیس)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. «دیس» پسوند شباهت است و برهم‌شکلی دو چیز دلالت می‌کند. بنابراین، «نایدیس» به معنای «به شکل نای» استفاده شده است.

### □ گُردیزه (nephron / نفرن)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «نفرن» با تعریف «واحد ساختمانی و کارکردی در مهره‌داران»، معادل «گُردیزه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (گُرده) + پسوند (-ایزه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. «گُرده» در فرهنگ سخن و لغت نامه دهخدا به معنای «کلیه» و «قلوه» آمده و «ایزه» پسوند تصغیر است. در عین حال نوعی ادغام نیز صورت گرفته و برای سهولت تلفظ «ده» از انتهای «گُرده» حذف شده است. گردیزه در مفهوم کوچک‌ترین واحد ساختاری کلیه به کار می‌رود. «گُرده» مصوب فرهنگستان اول به معنی کلیه است و در متون کهن نیز به کار رفته است.

### □ خون‌بهر (hematocrit / هماتوکریت)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «هماتوکریت» با تعریف «درصد حجمی گویچه‌های قرمز خون»، معادل «خون‌بهر» را تصویب کرده

است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (خون) + اسم (بهر)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. در این ترکیب، «بهر» به معنای «بهره» و «نسبت» است و به نسبت گوچه‌های قرمز به کل حجم خون دلالت دارد.

#### □ راکیزه (mitochondrion/ میتوکندری)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «میتوکندری» با تعریف «اندامکی کروی یا میله‌ای شکل در درون میان یاخته‌های هوسته‌ای که عهده‌دار تنفس هوازی و تولید انرژی است»، معادل «راکیزه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (راک) + پسوند (-ایزه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. «راکیزه» از دو جزء «راک» به معنای «رشته» و «نخ» (در برابر «میتو») یونانی به همین معنی و پسوند تصغیر و شباهت (-ایزه) ساخته شده است.

#### □ کُریچه (vacuole/ واکوئول)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «واکوئول» با تعریف «فضا یا حفره‌ای غشادار در درون یاخته که عمل هضم یا ترشح یا ذخیره یا دفع مواد را برعهده دارد»، معادل «کُریچه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (کُره) + پسوند (-ایچه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. «کُریچه» به معنای «کُره کوچک» از دو جزء «کُره» و پسوند تصغیر (-ایچه) که گونه دیگر «چه» و «ایزه» است تشکیل شده است.

#### □ پی‌یاخته، یاخته عصبی (neuron/ نورون)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «نورون» با تعریف «هریک از یاخته‌های انتقال‌دهنده شبکه عصبی موجودات زنده»، معادل «پی‌یاخته» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (پی) + اسم (یاخته)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «یاخته عصبی» مترادف مصوب این واژه است. «پی» در مقابل «عصب»، مصوب فرهنگستان اول است.

#### □ یاخته (cell, cellule/ سلول)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «سلول» با تعریف «واحد ساختاری و کارکردی موجودات زنده که از پوشش خارجی و میان‌یاخته و هسته تشکیل شده است»، معادل «یاخته» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم است. «خانه» یکی از معانی یاخته در لغت‌نامه دهخدا است. واژه سلول معانی متعدد دارد که فرهنگستان معادل‌های «خانک» و «پیل» را



نیز در معانی مرتبط با حوزه‌های دیگر در برابر آن به تصویب رسانده است. این واژه مصوب فرهنگستان اول است.

#### □ هم ایستایی (homeostasis/هومئوستازی)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر هفتم (سال ۱۳۸۹) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «هومئوستازی» معادل «هم ایستایی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [پیشوند (هم) + اسم (ایستایی)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است. «هومئو» به معنی «هم یا همان» و «ستازی» به معنای «وضعیت ثابت و ایستا» است که به معنای «تمایل به حفظ تعادل و پایداری وضعیت طبیعی بدن» به کار می‌رود. در اینجا «هم» با صفت فاعلی «ایستا»، که خود از ستاک گذشته ایستادن (ایست) + ساخته شده، و پسوند «-ی» اسم ساز ترکیب شده است.

#### □ ریز اندامگان (microorganism/میکروارگانسیم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر سوم (سال ۱۳۸۵) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «میکروارگانسیم» با تعریف «اندامگانی ریز از زمره پیش‌زیان، باکتری‌ها، مخمرها، ویروس‌ها و جلبک‌های تک‌یاخته‌ای»، معادل «ریز اندامگان» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (ریز) + اسم (اندامگان)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است. اندامگان از اسم (اندام) + پسوند اسم مجموعه‌ساز (-گان) ساخته شده است.

#### □ زی‌مایه، آنزیم (enzyme/آنزیم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه «آنزیم» با تعریف «گروهی از پروتئین‌های کاتالیزی (catalytic) که یاخته‌های زنده آنها را تولید می‌کنند و حد واسط فرایندهای شیمیایی حیات هستند»، معادل «زی‌مایه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری زی‌مایه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [ستاک حال (زی) + اسم (مایه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «آنزیم» مترادف مصوب فرهنگستان در کنار این واژه است.

#### □ ژن‌شناسی (genetics/ژنتیک)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «ژنتیک» با تعریف «شاخه‌ای از علم که به وراثت مربوط می‌شود»، معادل «ژن‌شناسی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (ژن) + ستاک حال (شناس) + پسوند (-ی)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است.

#### □ ژنی (genetic/ژنتیک)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «ژنتیک» در صورتی که معنی «مربوط به ژن» داشته باشد، معادل «ژنی» را تصویب کرده است.

مقوله دستوری این واژه، صفت و ساخت واژه آن به صورت [اسم (ژن) + پسوند (-ی)] است. در ساخت این صفت از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. چنانچه معنای آن «مربوط به ژن‌شناسی» باشد، معادل مصوب «ژن‌شناختی» در برابر آن به کار می‌رود.

#### □ درون بینی (endoscopy / آندوسکوپی)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «آندوسکوپی» با تعریف «معاینه مجراها و حفره‌های داخلی بدن با دوربین»، معادل «درون بینی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (درون) + ستاک حال (بین) + پسوند (-ی)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است.

#### □ خوناب (plasma / پلاسما)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «پلاسما» با تعریف «بخش مایع خون یا تنابه»، معادل «خوناب» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (خون) + اسم (آب)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است.

#### □ غشای یاخته (plasmic membrane / غشای پلاسمایی)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «غشای پلاسمایی» با تعریف «لایه نازکی از درون یاخته مرکب از لیپیدها و پروتئین‌ها که سطح همه یاخته‌ها را می‌پوشاند»، معادل «غشای یاخته» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (غشا) + اسم (یاخته)] است. این اسم یک ترکیب اضافی است.

#### □ گذرندگی (osmosis / اُسمز)

گروه واژه‌گزینی فیزیک فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «اُسمز» با تعریف «عبور حلال خالص از غشای نیمه‌تراوایی که دو ناحیه از محلولی با غلظت‌های متفاوت را از هم جدا کرده است»، معادل «گذرندگی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [ستاک حال (گذر) + پسوند (-نده) + پسوند (-ی)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. صفت فاعلی «گذرنده» از گذر + نده ساخته شده سپس پسوند (-ی) اسم ساز به آن اضافه شده است.

#### □ میان یاخته (cytoplasm / سیتوپلاسم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «سیتوپلاسم» با تعریف «بخشی از درون یاخته که بین غشا و هسته یا مواد هسته‌ای قرار دارد و

از دو بخش سیتوسل (cytosol) و اندامک‌های درون‌باخته‌ای تشکیل شده است»، معادل «میان‌باخته» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (میان) + اسم (باخته)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «میان‌باخته» به معنای «مواد داخل» یا میان‌باخته است.

#### □ درون‌بری (endocytosis / آندوسیتوز)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «آندوسیتوز» با تعریف «بردن مواد خارجی اعم از جامد یا مایع از طریق غشای باخته به درون آن»، معادل «درون‌بری» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (درون) + ستاک حال (بر) + پسوند (-ی)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است.

#### □ برون‌رانی (exocytosis / اگزوسیتوز)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «اگزوسیتوز» با تعریف «عبور مواد جامد یا مایع از غشای باخته»، معادل «برون‌رانی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (برون) + ستاک حال (ران) + پسوند (-ی)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است. -endo و -exo در مقابل هم هستند و اولی به درون و دومی به بیرون اشاره دارد.

#### □ بتداره (sphincter / اسفنکتر)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر سوم (سال ۱۳۸۵) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «اسفنکتر» با تعریف «ماهیچه حلقوی شکل گرداگرد یک دهانه که با انقباض خود سبب بسته یا تنگ شدن آن می‌شود»، معادل «بتداره» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (بتدار) + پسوند (-ه)] است. در ساخت این صفت از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است. صفت فاعلی «بتدار» به معنای «بتداورنده» از اسم (بند) + ستاک حال آوردن (آر) تشکیل شده است.

#### □ لیزابه (mucus / موکوز)

گروه واژه‌گزینی علوم پایه پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دهم (سال ۱۳۹۲) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «موکوز» با تعریف «ترشح لعاب‌دار و روان‌غده‌ها که از نمک‌های غیرآلی مختلف و باخته‌های سنگ‌فرشی ریزش یافته و یاخته‌های سفید تشکیل شده است»، معادل «لیزابه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (لیز) + اسم (آبه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «آبه» در لغت‌نامه دهخدا به معنای «لیزابه و لعابی که همراه با جنین در شکم مادر برآید» آمده است. لیزابه نیز در همین لغت‌نامه به معنای «لعاب و آب لزج که از دهان یا بینی آدمی و جانوران برآید» است. در فرهنگ سخن، لیزابه «آب لعابی و لزج چون آب دهان طفل و بعضی بیماران و آب دهان گاو» است.

### □ رگ‌نگاری (angiography / آنژیوگرافی)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «آنژیوگرافی» با تعریف «پرتونگاری از رگ‌های خونی، پس از پرکردن آنها از ماده حاجب، برای مشاهده و معاینه دقیق آنها و تشخیص سکنه‌های عروقی و مغزی و قلبی»، معادل «رگ‌نگاری» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (رگ) + ستاک حال (نگار) + پسوند (-ی)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است.

### □ اکلیلی (coronary / کرونری)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر پنجم (سال ۱۳۸۷) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «کرونری» معادل «اکلیلی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، صفت و ساخت واژه آن به صورت [اسم (اکلیل) + پسوند (-ی)] است. در ساخت این صفت از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. اکلیل به معنای «تاج» است و «اکلیلی» یعنی «تاجی شکل» که ترجمه تحت‌اللفظی «کرونری» است.

### □ گمانه (sonde, probe / سوند، پروب)

گروه واژه‌گزینی علوم جو فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در حوزه علوم زمین، در برابر واژه بیگانه «سوند، پروب» با تعریف «بزاری که برای گمانه‌زنی به کار می‌رود»، معادل «گمانه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (گمان) + پسوند (-ه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. واژه گمانه و گمانه‌زنی به همین معنی در حوزه‌های مختلف در زبان فارسی به کار می‌رود.

### □ پیراشامه قلب، پیراشامه (pericardium / پریکارد)

گروه واژه‌گزینی پزشکی و زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «پریکارد» با تعریف «کیسه‌ای متشکل از دو لایه که قلب و ریشه عروق بزرگ متصل به قلب را دربر می‌گیرد»، معادل «پیراشامه قلب» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (پیراشامه) + اسم (قلب)] است. این اسم یک ترکیب اضافی است. «پیراشامه» مترادف مصوب این واژه است که از پیشوند «پیرا-» به معنی پیرامون و اسم «شامه» ساخته شده است. در لغت‌نامه دهخدا «شامه» به معنای «غشای نازک» آمده است. «برون‌شامه قلب، برون‌شامه» و «درون‌شامه قلب، درون‌شامه» نیز به همین شیوه به ترتیب در برابر «اپی‌کاردیوم» و «اندو‌کاردیوم» ساخته شده است. «برون‌شامه دل» و «درون‌شامه دل» مصوب فرهنگستان اول هستند.

### □ استخوان بندی، استخوان‌نگان (skeleton / اسکلت)

گروه واژه‌گزینی پزشکی و زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات

فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «اسکت» با تعریف «داربست یا چارچوبی از استخوان‌های مربوط به هم که به بدن جانوران شکل می‌بخشد»، معادل «استخوان‌بندی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (استخوان) + ستاک حال (بند) + پسوند (-ی)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است. استخوانگان مترادف مصوب این واژه است.

#### □ پژواک‌نگاری قلب (echocardiography/ اکوکاردیوگرافی)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «اکوکاردیوگرافی» با تعریف «ثبت و بررسی کارکرد قلب در حین ضربان با استفاده از امواج فراصوتی»، معادل «پژواک‌نگاری قلب» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (پژواک‌نگاری) + اسم (قلب)] است. این اسم یک ترکیب اضافی است. معادل مصوب پژواک‌نگاری قلب نیز صورت کوتاه شده «پژواک‌نگاری قلب» است. «پژواک‌نگاری» از اسم «پژواک» و ستاک حال «نگار» و پسوند «ی» ساخته شده است.

#### □ الکتروقلب‌نگار، نوار قلب (electrocardiograph/ الکتروکاردیوگراف)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «الکتروکاردیوگراف» با تعریف «ابزاری برای قلب‌نگاری»، معادل «الکتروقلب‌نگار» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [پیشوند (الکترو-) + اسم (قلب‌نگار)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. ترکیب قلب‌نگار از اسم «قلب» و ستاک حال «نگار» ساخته شده است. بر این اساس «الکتروقلب‌نگاری» که مقلوب و کوتاه شده قلب‌نگاری الکتریکی است. در برابر الکتروکاردیوگرافی و «الکتروقلب‌نگاره» که همان «نوار قلب» است در برابر الکتروکاردیوگرام ساخته و تصویب شده است. در اصطلاحات علمی، در برابر برخی وندهای زبان‌های لاتین به دلیل کاربرد وسیع و معانی مختلفی که پیدا کرده‌اند، معادلی در نظر گرفته نشده و همان‌وند در واژه‌های علمی فارسی قرض گرفته شده است. «الکترو» در زمره این وندهاست. «نوارقلب» به عنوان مترادف در کنار «الکتروقلب‌نگار» تصویب شده است.

#### □ ضربان‌ساز (pacemaker/ پیس‌میکر، پیشاهنگ)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «پیس‌میکر» با تعریف «بخشی از قلب که آهنگ ضربان آن را تنظیم می‌کند»، معادل «ضربان‌ساز» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (ضربان) + ستاک حال (ساز)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است.

#### □ سِپَرَدیس، تیروئید (thyroid/ تیروئید)

گروه واژه‌گزینی پزشکی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در

برابر واژه «تیروئید» با تعریف «غده درون ریز واقع در جلوی گردن»، معادل «سپردیس» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (سپر) + پسوند (- دیس)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. «دیس» پسوند شباهت است و برهم شکلی دوچیز دلالت می‌کند. بنابراین، «سپردیس» به معنای «به شکل سپر» است. «تیروئید» مترادف مصوب این واژه است.

#### □ عصب هم حس، هم حس (sympathetic nerve/عصب سمپاتییک)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه «عصب سمپاتییک» با تعریف «یکی از دو شاخه اعصاب خودفرمان که نورایی نفرین (norepinephrine) ترشح می‌کند و باعث افزایش ضربان قلب و بالا رفتن فشار خون می‌شود»، معادل «عصب هم حس» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (عصب) + صفت (هم حس)] است. این اسم یک ترکیب وصفی است. این معادل ترجمه لفظ به لفظ از اصطلاح بیگانه است. سمپاتییک از دو جزء - sym و pathetic ساخته شده که جزء اول به معنای «هم» و جزء دوم به معنای «احساس» است. «هم حس»، مترادف مصوب این واژه، صفت جانشین اسم محسوب می‌شود که مرکب از پیشوند «هم-» و اسم «حس» است. عصب پاراسمپاتییک نیز چون برعکس عصب هم حس عمل می‌کند «عصب پاد هم حس، پادهم حس» نام‌گذاری و تصویب شده است.

#### □ گرده (plaquette, platelet/پلاکت)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «پلاکت» با تعریف «ساختاری سکه مانند به قطر ۲ تا ۴ میکرومتر که در خون همه پستانداران موجود است و در انعقاد خون نقش دارد»، معادل «گرده» را تصویب کرده است. مقوله این واژه، اسم است. در فرهنگ سخن «گرده» به معنای «هر چیز گرد» وارد شده است.

#### □ کار اندام‌شناختی (physiologic/فیزیولوژیک)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «فیزیولوژیک» با تعریف «مربوط به کار اندام‌شناسی»، معادل «کار اندام‌شناختی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، صفت و ساخت واژه آن به صورت [اسم (کار) + اسم (اندام) + ستاک گذشته (شناخت) + پسوند (- ی)] است. در ساخت این صفت از فرایند واژه‌سازی ترکیب و اشتقاق استفاده شده است. «کار اندام‌شناسی» که در برابر واژه بیگانه «فیزیولوژی» تصویب شده به معنای «علم شناخت کار اندام‌های موجود زنده و اجزای آنها» است.

#### □ کلافک (glomerulus/گلومرول)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «گلومرول» با تعریف «شبکه مویرگی واقع در انتهای پوشینه بومن در کلیه مهره‌داران»، معادل

«کلافک» را تصویب کرده است. مقولهٔ دستوری این واژه، اسم بوده و ساخت واژهٔ آن به صورت [اسم (کلاف) + پسوند (-ک)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است.

#### □ برق کاف (electrolyte/الکترولیت)

گروه واژه‌گزینی شیمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژهٔ بیگانهٔ «الکترولیت» با تعریف «ترکیبی شیمیایی که به حالت مذاب یا به صورت محلول در حلال معین، معمولاً آب، جریان برق را هدایت کند»، معادل «برق کاف» را تصویب کرده است. مقولهٔ دستوری این واژه، اسم و ساخت واژهٔ آن به صورت [اسم (برق) + ستاک حال (کاف)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «کاف» در برابر «لیت» از خانوادهٔ واژگانی لیز (lysis) به کار رفته است و با «برق» ترکیب شده، از کافتن به معنای «شکافتن» است و با تسامح به معنای «تجزیه» به کار می‌رود.

#### □ دگرگشت، سوخت و ساز (metabolism/متابولیسم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژهٔ بیگانهٔ «متابولیسم» با تعریف «مجموعهٔ تغییرات فیزیکی - شیمیایی ترکیبی و تخریبی در موجودات زنده، معادل «دگرگشت» را تصویب کرده است. مقولهٔ دستوری این واژه، اسم و ساخت واژهٔ آن به صورت [اسم (دگر) + ستاک گذشته (گشت)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. دگرگشت در اینجا به معنای «دگرگون شدن» و «تغییر» به کار رفته است. براساس تعریف علمی به مجموعهٔ تغییرات ترکیبی (فراگشت = آنابولیسم) و تخریبی (فروگشت = کاتابولیسم) موجودات زنده اطلاق می‌شود. «سوخت و ساز» مترادف مصوب این واژه است که یک گروه نحوی است و از ستاک گذشتهٔ «سوخت» و حرف عطف «و» و ستاک حال «ساز» ساخته شده است. سوخت و ساز پیش از این در زبان فارسی در مقابل متابولیسم به کار رفته است. پیشنهاد اصطلاح «دگرگشت» صرفاً به دلیل اشتقاق‌پذیری بودن این لفظ است و می‌توان از آن در ترکیبات مختلف استفاده کرد.

#### □ زیر نهنج (hypothalamus/هیپوتالاموس)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژهٔ بیگانهٔ «هیپوتالاموس» با تعریف «اندامی که در زیر نهنج قرار دارد و کارش تنظیم آب و دمای بدن و خواب و صفات ثانوی جنسی است»، معادل «زیرنهنج» را تصویب کرده است. مقولهٔ دستوری این واژه، اسم و ساخت واژهٔ آن به صورت [اسم (زیر) + اسم (نهنج)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. در گیاه‌شناسی «نهنج» در برابر «تالاموس» (مترادف با receptacle) متداول شده است. از ترکیب این واژه (با توسعه معنایی و انتقال آن به حوزهٔ جانوری) با «هیپو-» به معنی زیر، زیرنهنج ساخته شده است.

#### □ زیر مغزی (hypophysis/هیپوفیز)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان،

در برابر واژه بیگانه «هیوفیز» با تعریف «غده درون ریز گرد کوچکی که در زیر مغز قرار دارد و در تمام مهره داران مجامه دار به کف بطن سوم مغز متصل است»، معادل «زیرمغزی» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، صفت جانشین اسم و صورت کوتاه شده غده زیرمغزی است و ساخت واژه آن به صورت [اسم (زیرمغز) + پسوند (-ی)] است. در ساخت آن از فرایند واژه سازی اشتقاق استفاده شده است. صورت کامل آن غده زیرمغزی در برابر hypophysis gland به تصویب رسیده است.

#### □ سازوکار (mechanism/ مکانیسم)

گروه واژه‌گزینی فیزیک فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «مکانیسم» با تعریف «توصیف دقیق عملکرد یک دستگاه یا مراحل مختلف یک واکنش یا رخداد یک پدیده»، معادل «سازوکار» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [ستاک حال (ساز) + حرف عطف (و) + اسم (کار)] است. این اسم یک گروه نحوی است و پیش از این در زبان فارسی در برابر مکانیسم به کار رفته است.

#### □ دیسه (plastid/ پلاست)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «پلاست» با تعریف «یکی از اندامک‌های یاخته‌ای محصور در غشا که در یاخته‌های گیاهی یافت می‌شود و وظایف کار اندام‌شناختی متفاوتی مانند سنتز و ذخیره‌سازی مواد را برعهده دارد»، معادل «دیسه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم است. «دیسه» از مصدر «دیسیدن» در فارسی میانه به معنای «شکل دادن» و «ساختن» به قیاس با ریشه یونانی واژه «پلاست» ساخته شده است و بر سازه یا اندامک دلالت دارد. با این واژه ترکیباتی مانند رنگ دیسه، سبزدیسه و نشادیسه (نشا = صورت اختصاری نشاسته) ساخته شده است.

#### □ سبزدیسه (chloroplast/ کلرو پلاست)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی - علوم گیاهی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «کلروپلاست» با تعریف «دانه‌های ریز دارای سبزینه که در یاخته‌های گیاهی یافت شود»، معادل «سبزدیسه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (سبز) + اسم (دیسه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است.

#### □ رنگ دیسه (chromoplast/ کرو موپلاست)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی - علوم گیاهی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «کروموپلاست» با تعریف «نوعی دیسه در یاخته گیاهی که دارای رنگیزه‌هایی به غیر از سبزینه است»، معادل «رنگ دیسه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (رنگ) + اسم (دیسه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. نشادیسه در



برابر آمیلوپلاست نیز با همین الگو ساخته شده است.

#### □ سبزینه (chlorophyll/کلروفیل)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی - علوم گیاهی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «کلروفیل» با تعریف «ماده‌ای سبز در گیاهان که کار فتوسنتز (photosynthesis) را در یاخته انجام دهد»، معادل «سبزینه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (سبز) + پسوند (-ینه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. این معادل از مصوبات فرهنگستان اول است.

#### □ پیش‌یاخته (protoplast/پروتوپلاست)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «پروتوپلاست» با تعریف «یاخته بدون دیواره»، معادل «پیش‌یاخته» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (پیش) + اسم (یاخته)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. لفظ «پیش» در اینجا به معنای «پیشین» است و به یاخته گیاهی پیش از تشکیل دیواره اشاره دارد.

#### □ پاداکسنده (antioxidant/آنتی‌اکسیدان)

گروه‌های واژه‌گزینی شیمی و مهندسی بسیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «آنتی‌اکسیدان» با تعریف «ماده‌ای بازدارنده برای جلوگیری از اُکسایش»، معادل «پاداکسنده» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، صفت جانشین اسم و ساخت واژه آن به صورت [پیشوند (پاد) + صفت (اُکسنده)] است. در ساخت این صفت جانشین اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. در برابر «اکسیداسیون» از مصدر بر ساخته اُکسیدن، اکسایش ساخته شده و در برابر مشتقات آن اُکسنده و اُکسیده و مانند آنها در نظر گرفته شده است. در برابر «آنتی» نیز «پاد» به معنای «ضد» به کار رفته و «پاداکسنده» ساخته شده است.

#### □ پیراپوست (periderm/پیریدرم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «پیریدرم» با دو تعریف ۱- خارجی‌ترین لایه درون پوست جنینی که از یاخته‌های درشت تشکیل شده باشد و ۲- خارجی‌ترین لایه ریشه‌ها و ساقه‌های چوبی که دربرگیرنده بُن‌لاد چوب‌ساز و بافت‌های حاصل از تولید آن باشد، معادل «پیراپوست» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [پیشوند (پیرا) + اسم (پوست)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است.

### □ نرم آکنه (parenchyma/پارانشیم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی - علوم گیاهی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «پارانشیم» با تعریف «بافت گیاهی عموماً نرم و نسبتاً نامشخص که فاصله میان بافت‌های دیگر را پر می‌کند» معادل «نرم آکنه» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [صفت (نرم) + اسم (آکنه)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. در اصطلاحات چسب آکنه در برابر کلانشیم، سخت آکنه در برابر اسکلرانشیم، هواگنه در برابر آثرانشیم chyma به معنای «آکنده» و «پُر شده» آمده که در اینجا توسعاً به معنای «بافتی با ویژگی خاص» به کار رفته است (بافت نرم، بافت چسب مانند، بافت سخت و بافتی که حاوی هوا است).

### □ سَرلاد (meristem/مریستم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی - علوم گیاهی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «مریستم» با تعریف «بافتی که توانایی تقسیم یاخته‌های تشکیل دهنده آن زیاد است و یاخته‌های حاصل از تقسیم آن از یکدیگر متمایز و به یاخته‌های متفاوتی تبدیل می‌شوند»، معادل «سَرلاد» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (سَر) + اسم (لاد)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است. «لاد» به معنای «دیوار» و «چینه» است. در اینجا از استعاره دیوار، که هم در عرض و هم در طول قابل گسترش است، برای گیاه استفاده شده که رشد طولی و عرضی دارد. سَرلاد برای رشد طولی و بُن لاد برای رشد عرضی در نظر گرفته شده است. «بُن لاد» معادل مصوب در برابر «کامبیوم» و «پیش‌بُن لاد» معادل مصوب در برابر «پروکامبیوم» است.

### □ گیاخاک (humus/هوموس)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر دوم (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «هوموس» با تعریف «ماده‌ای بی‌شکل به رنگ قهوه‌ای تیره که حاصل تجزیه بقایای موجودات زنده مختلف به ویژه گیاهان است»، معادل «گیاخاک» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (گیاه) + اسم (خاک)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب و نوعی ادغام و حذف «ه» از انتهای گیاه استفاده شده است.

### □ رو پوست (epiderm/اپیدرم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «اپیدرم» با دو تعریف «۱- خارجی‌ترین لایه پوست که فاقد رگ‌های خونی است و ۲- خارجی‌ترین لایه ساقه و ریشه و برگ»، معادل «رو پوست» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (رو) + اسم (پوست)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است.

### □ درون پوست (endoderm / آندودرم)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «آندودرم» با دو تعریف «۱- درونی‌ترین لایه از سه لایه زاینده اولیه جنین جانور که بخشی از لوله گوارش و ریه‌ها و ساختارهای مربوط از آن پدید آید و ۲- درونی‌ترین لایه پوست که مانند غلافی بافت آوندی ریشه‌ها و برخی ساقه‌ها را دربرگیرد»، معادل «درون پوست» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (درون) + اسم (پوست)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی ترکیب استفاده شده است.

### □ تیغک (lamelle / لامل)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر اول (سال ۱۳۸۴) مصوبات فرهنگستان، در برابر واژه بیگانه «لامل» با تعریف «صفحه کوچک شیشه‌ای که مقطع مورد مطالعه روی تیغه را می‌پوشاند»، معادل «تیغک» را تصویب کرده است. مقوله دستوری این واژه، اسم و ساخت واژه آن به صورت [اسم (تیغ) + پسوند (-ک)] است. در ساخت این اسم از فرایند واژه‌سازی اشتقاق استفاده شده است. «لامل» لفظ فرانسوی و استفاده از «ک» تصغیر هم به دلیل معنای تصغیر در لفظ فرانسوی است. معادل انگلیسی آن slide cover است.

### □ دنا (DNA / دی.ان.ای)

گروه واژه‌گزینی زیست‌شناسی - ژن‌شناسی و زیست فناوری فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دفتر هفتم (سال ۱۳۸۹) مصوبات فرهنگستان، در برابر اختصار رایج «دی.ان.ای» با تعریف «بسیاری متشکل از واحدهای دی‌اکسی‌ریبونوکلئوتید، حاوی اطلاعات وراثتی» معادل «دنا» را تصویب کرده است. این اختصار به شیوه سرواژه‌سازی ساخته شده است. صورت کامل آن «دی‌اکسی‌ریبونوکلئیک اسید» است و فرهنگستان به جای آنکه حروف «د» و «ن» و «آ» را تک‌تک تلفظ کند آنها را به صورت یک کلمه بیان کرده تا در تلفظ و در ترکیبات سهل‌تر و خوش‌آوا تر باشد. همین فرایند در مورد RNA نیز صورت گرفته و «رنا» ساخته شده است.

